

#### یادداشت

#### قوانین دست‌وپاگیر اداری عامل دلّای

#### نعمت احمدی

■ دلال در عرف تجاری به کسی می‌گویند که در مقابل دریافت اجرتی معین، واسطه انجام معاملهای می‌شود، یا صاحب کالایی برای معرفی کالای خود و فروش آن به واسطه‌ای مراجعه می‌کند که برای صاحب کالا، طرف معاملهای پیدا کند. اداره حقوقی قوهقضایه در نظریه مورخ ۱۳۶۷/۵/۲۹ به شماره ۱۷۲۰/۷، تعریفی جامع از دلّالی و نحوه ارتباط آن با وکالت دارد؛ بنابراین نظریه، به طور کلی دلال، واسطه بین طرفین معامله و معرف آنان به یکدیگر است؛ یعنی درحقیقت نماینده طرفین است، به دیگر سخن؛ دلال معرف طرفین معامله بوده و شخص وی به هیچ‌وجه دخالتی در معامله ندارد و طرف تعهد نیست؛ البته قانون تجارت مصوب سال ۱۳۱۷، دلالی را ذیل قانون تجارت تعریف کرده است. سابقه دلّالی به گذشته‌های دور برمی‌گردد و بخشی از تجارت است، قانون تجارت ذیل مواد ۳۳۵ تا ۳۵۶، مقررات مربوط به دلّالی را تعریف و جایگاه دلال را در امور تجاری به رسمیت شناخته است و برای دلّالی حق الزحمه‌ای درنظر گرفته است که پرداخت آن برعهده طرفی است که او را مامور انجام معاملهای می‌کند و دلال نمی‌تواند حق دلّالی خود را مطالبه کند مگر در صورتی که معامله به راهنمایی او و کمک یا واسطات او تمام شده باشد اما آنچه امروز در جریان امور اداری عنوان دلّالی پیدا کرده است، درواقع دلّالی به معنای قانونی تجارت نیست زیرا تعریفی که قانون‌گذار از دلّالی دارد – واسطه انجام معامله– است. در امور اداری انجام معامله شرط نیست، کارمندان اداری در مقابل حقوقی که دریافت می‌کنند باید وظایفی را انجام دهند، انجام وظیفه با انجام معامله موردنظر کاملاً متفاوت است و نمی‌توان افراد تشیّدی را که واسطه انجام امور اداری هستند را با عنوان خاص دلال مورد تعقیب قرارداد زیرا دلال امری قانونی را برعهده دارد، به این افراد که واسطه انجام اموری می‌شوند، باید کلاهبردار گفت. اداره حقوقی قوهقضایه در نظریه مورخه ۱۳۷۱/۲ به شماره ۷۳۳۱، می‌گوید: اصولاً جرم ارتشا، ازجمله جرایمی است که اختصاص به کارمندان و مامورین دولتی یا صاحب منصبان مقام رسمی دارد و اگر غیر کارمند دولت برای انجام امری در مراجع دولتی از شخص وجهی دریافت کند، عمل او اخذی و کلاهبرداری است و در تعریف کلاهبرداری به ماده یک قانون تشدید مجازات



مرتکبین ارتشا و اختلاس به کلاهبرداری مصوب هر کس از راه حیله و تقلب مردم را به دانشنت اختیارات واهی یا به امور غیرواقع امیودار کند. یا اسم با عنوان مجهول اختلاس کند و به یکی از وسایل مذکور یا وسایل تقلبی دیگر، وجوه یا اموال تحصیل کرده و از این راه مال دیگری را ببرد، کلاهبردار محسوب است. آنچه در بالا گذشت مربوط است به شخص واسطه و کسی که عامل وصل عمل مجرمانه می‌شود، اما کسی که در ازای دریافت پول عملی را که وظیفه اوست و باید انجام دهد، حتی اگر به روش قانونی انجام دهد و کمترین تخلفی نداشته باشد، اگر در ازای آن وجهی دریافت کرده باشد، مجرم است. اما آنچه امروزه با تاسف در جامعه رواج دارد دلّالی نیست زیرا دلّالی در معاملات موضوعیت پیدا می‌کند و مورد حمایت قانون تجارت می‌باشد، اما رواج کلاهبرداری در ادارات است که جامعه را آسبیب‌پذیر کرده است. اما آنچه باعث رواج کلاهبرداری با عنوان دلّالی می‌شود را باید در قوانین دست و پاگیری دلّست که حاکم بر سیستم اداری ماست. وقتی مردم به روش عادی مراجعه به دوایر دولتی نمی‌توانند کاری از پیش ببرند، متوسل به واسطه و افرادی می‌شوند که مدّعی‌اند قادر به انجام امور آنان هستند، این افراد عمدتاً زیر عناوین ارتباط با مسوولان یا نسبت فامیلی با آنان داشتن یا عضویت در نهادهای مختلف که قادرند با تکیه بر روابط فامیلی یا وابستگی اداری، ادعا دارند که فلان کار را در کمترین زمان ممکن انجام می‌دهند، عداهای هم خود را فامیلی یا وابسته به مسوولی که باید کار را انجام دهد، معرفی می‌کنند؛ در بعضی موارد اتفاق می‌افتد که این افراد دوست و آشنایی در مجموعه‌ای دارند و از طریق رفت و آمدی که در سایر اداره یا نزد فلان مسوول دارند در واقع باعث تسریع کار می‌شوند اما بیشتر این افراد از سادگی و ضعف نفس یا استیصال مراجعان به دوایر دولتی استفاده می‌کنند و مبالغی را به جیب می‌زنند، به باور من سیستم اداری کهنه و مقررات دست‌وپاگیر باعث شده که معضلی به نام دلّالی رواج پیدا کند، هرچند این افراد کلاهبرداران حرفه‌ای هستند که از ضعف مراجعان استفاده می‌کنند.

پول داشته‌باش روی سیبل شاه نقره بز، این ضرب‌المثل باسخی بود که یک پیرمرد ساکن در که تهران به این سوال داد: «حاج‌آقا چطور شد که باغ‌ها و تپه‌های در که را تخریب کردند و به جای آن آپارتمان و رستوران ساخته شد؟» در که از قدیمی‌ترین و زیباترین محلات ییلاقی شمیرانات در شمال تهران است، در کوهپایه ارتفاعاتی که به پلنگ‌چال و توچال می‌رسد، تا همین ۳۰ سال پیش این محله فقط باغ بود و درخت و تپه‌های خوش آبوهوا و چند خانه قدیمی که محل زندگی ساکنان اصلی در که بود، حالا ولی چرخ توسعه تهران اینجا را هم له کرده، جای آن باغ‌ها، آپارتمان و رستوران سبز شده و تپه‌هایش را هم انبوه سازان تهرانی فتح کرده‌اند.

در که که روزگاری دور بر بود از باغ‌های درختان میوه‌ده و چنارهای سر به آسمان ساییده، حالا پرشده از آپارتمان و خانه‌های نوساز و انواع و اقسام رستوران، از کی و چگونه فرایند تغییر از منطقه‌ای خوش آبوهوا و خوش‌منظره به محله‌ای شلوغ و پر سروصدا و تجاری آغاز شد، جست‌وجو در اینترنت که حاصلی نداشت، پس باید سراغ تاریخ در که را از قدیمی‌های محل می‌گرفتم، به در که رفت، و با گشت و گذاری در کوه‌هایش سراغ قدیمی‌ها را گرفتم، نهایت کار این سال را از پیرمردی ۸۰ساله که در جلوخان مسجد محل در کوه‌ای تنگ‌وبیج‌بیج نشسته، پرسیدم، نامش حاج‌محمد است و یکی از جوان‌ترهای در که نشانش را داده بود، گفت حاج محمد تاریخ در که است؛ همین جا به دنیا آمده و این همه سال را به چشم خودش دیده، نزدیکش شدم و عرض سلام کردم، با سردی جواب داد. گو آنکه تمایل چندانی به جواب‌دادن نداشت، سر صحبت را که باز کردم و از نیتم گفتم و کارم، لحنش گرما گرفت و گفت: «روز و شبی هزاری از این مسیر می‌آیند و می‌روند، عداای می‌روند کوه، عداای آمده‌اند رستوران، تعدادی هم همین‌طوری و از سر ولگردی می‌چرخند، هر کس هم حال و هوایی دارد، خلاصه، بچگی و جوانی ما اینجا گذشت، در که روستایی بود خوش آبوهوا و عالی، پر از درخت و باغ و آب و زندگی، ما هم لای همین‌ها بزرگ شدیم و پا گرفتیم، زمانه عوض شد و پول جای همه چیز را گرفت، از قدیم هم گفته‌اند، پول نداشته‌باش برو روی سیبل شاه نقره بز!» ۴۰، ۳۰ سال پیش انتهای این مسیر فقط دو رستوران داشت، یکی رستوران پلنگ‌چال و یکی هم رستوران سلامت، این پایین نه ها بالا بودند توی کوه، حالا ولی این رد را بگیري و بروی و بشماري ۸۳ رستوران سر راهت هست، حالا بچاند چند تا ده که مغازه و هم هست.» حاج‌محمد

می‌گفت و من و دو تایی از هم محله‌ای‌ها محو صحبتش: «باغ‌های اینجا هم پردرخت و میوه ده، چنار هم که تا دلت بخواد، خرما،و گردو، آلو، گیلاس و و هووو (هوشی را می‌کشد) ولی نمی‌دانم چه شد، یکباره همه چیز عوض شد، باغ‌ها خراب شد و جایش از این ساختمان‌های بالا بلند درآمد، (به آپارتمان پنج طبقه‌ای روبرو اشاره می‌کند) قبلاً شب با صدای رودخانه و پرندehا می‌خوابیدیم و بیدار می‌شدیم حالا با صدای بوق و ماشین و دستگله‌های ساختمان‌سازی، بالاتر هم که جاده باریک می‌شود نمی‌توان ماشین برد، باغ‌ها را زدنند و رستوران درست کردند، دوستان و رفقای ما که رفتند آن دنیا بچها و نوه‌هایشان باغ‌ها را و خانه‌های قدیمی را یا فروختند و رفتند یا خودشان آپارتمان و رستوران ساختند نتیجه هم این شد که می‌بینی.» حاج‌محمد در بین حرف‌هایش گفته بود که بسرو جاده معدن را ببین تا بفهمی چه به روز در که آمده، خداحافظی می‌کنم، می‌روم سمت جاده معدن، بین راه هم سراغش را از دیگر محلی‌ها گرفتم، این معدن محل استخراج سنگی بود که رنگ سبز سنگ‌هایش مشهور بود، معدن حالا تعطیل شده اما جادش همچنان سنگی هست، بیشتر دو سخی مسیر این جاده که بالاتر از زندان لوین می‌رود، پروژه‌های آپارتمان‌سازی به راه است تعدادی مسکونی شده‌اند و تعدادی هم در حال آماده شدن. قله گرد تپه‌های در که هم که روزی برای ولی کردن راه و رسیدن به بلندایشان باید ساعت‌ها راه می‌رفت‌ی و آن بالا از تصویر تهران زیر پایت حظ می‌بُدی، حالا صاف شده، نیازی هم به کوه پیمایی نیست چون جاده آسفالت دارد، قله صاف‌شده

تپه‌ها هم فرقی با خیابان‌های مرکزی شهر ندارد، بیشتر از آنکه به ارتفاعات شبیه باشد به یک کارگاه بزرگ ساختمانی شبیه است که در جای‌جایش آپارتمان کاشته می‌شود، آپارتمان هم تلفیقی هستند از سیمان، فلز و شیشه، نه سنگینی با این محل دارند و نه جذابیتی که به تنهایی بتوان تحملشان کرد. بین آپارتمان‌ها که قدم می‌زنی اگر خنکای هوای پاییزی ارتفاعات تهران به صورت نخورد، اصلاً فراموش می‌کنی آمده‌ای در که. البته همه ساخت‌وسازها هم جدید نیست، در دو سوی تپه‌های مشرف به دره در که پر است از ساختمان‌های بلند مرتبه‌ای که به لطف مساعدت شهرداری و خرج پول از طرف انبوه سازان بر افراشته شده‌اند. زمانی رسیدن به بالای بلند این تپه‌ها هزار زحمت داشت، بولدورزها اما چنان سینه کش تپه‌ها را شکافتند که جاده‌هایی گشاد به‌گشادی خیابان‌های مرکزی شهر روی آن

#### ساخت و ساز در ارتفاعات

## در که در تسخیر آپارتمان‌ها، رستوران‌ها و زباله‌ها

#### صدرا محقق



کشیده شد، از همین جاده‌ها هم کامیون کامیون و تریلی تریلی مصالح بالا بردند که به چشم برهم زدنِ آپارتمان‌ها سر برآورد. برق، گاز و آب و دیگر خدمات شهری هم به لطف متولیان امور شهری به نوک تپه‌ها رسید و حالا چندسالی است شهروندانی خوش‌نشین آن بالا روز را به شب می‌سازند و به تهران زیر آیشسان می‌نازند. اینجا به لطف هوای خوش و تمیزش که از آلودگی‌های مرکزی شهر فاصله‌ها دارد، منطقه بالا نشین‌هاست، هر کسی را آتوان خرید و سکونت در این منطقه نیست، آپارتمان‌ها از متری چهار میلیون شروع می‌شود و می‌رود بالا. یقیناً سازنده‌ای که تپه‌های تهران را صاف کرده و روی آن آپارتمان کاشته است، میلیاردها خرج کرده، پس باید هم خرج آن را به‌علاوه سود کلاش از دنده مصرف‌کننده بکشد، در این بین گویا کسی ضرر نمی‌کند، شهرداری که زمین خدا

### غوغای مته‌ها در دربند

#### ترانه یلدا\*

هزار گاهی، ناگهان، استفاده از نوعی ماشین در محله ما دربند، واقع در شمالی‌ترین نقطه شهر تهران، مد روز می‌شود. ۱۵ سال پیش ازتهای برقی بزرگ، در گوشه و کنار کوه‌پس کوچک‌ها و کنار رودخانه‌های دربند و گل‌ابره شبانه‌روزی کار می‌کردند و در عرض مدتی کوتاه تعداد زیادی درخت کهنسال را که در معابر یا در داخل حیاط خانه‌ها، مزاحم بود و جلو دست و پا را می‌گرفت از سر راه برداشتنند تا راه برای خیابان و ساختمان باز شود. بعد از چندی، نوبت ماشین‌های بتن رسید که به جای رودخانه‌های شمال تهران منطقه «رَبند و گل‌ابره» جوی‌های عظیم‌الجثه را بر پا کردن بتن در داخل قفس قالب‌های آهنی، یعنی با «تن اَرمه»، کار گذاشتند که البته، بعد از آن آب هرگز دیواره‌های آنها را نیز خیس نکرد حتی در فصل بهار! واقعا چیزهای زشتی شد اما مهندس مسیل‌ساز می‌گفت مجبور شدایم دیواره‌های شامجوی را از ارتفاع طرح رده در نقشه بالاتر بیاوریم، چون دینامیت به ما ندادند تا سنگ یکپارچه کف رودخانه را منفرج کنیم و به عمق لازم برسیم! و حالا بعد از ۱۲–۱۰ سال از ساخت آن جوی‌ها به رودخانه دربند، منته‌های عظیم برقی‌ای آمده‌اند که می‌توانستند در روز ساختن مسیل، آن رودخانه زیبا را در عرض چند روز نابود کنند! اما امروز سازندگان و مردم محلی این ماشین آلات را اجاره می‌کنند و در گوشه و کنار کوه را می‌کنند تا خانه بسازند وقتی می‌گویم کوه را می‌کنند، نه مثل فرهاد کوه‌کن که روی کوه نقش برجسته در می‌آورد، نه ا‌کوه را به حجم ساختمان‌های پنج‌طبقه می‌کنند و جایش ساختمان می‌سازند! مته‌ها دستی نیستند، یعنی مثل مته‌هایی که در پیاده‌روها می‌بینیم در دست کارگران قرار نمی‌گیرند، بلکه، چون بازویی به قد یک آدم به ماشین‌های گریدر مانند وصل‌اند و راننده ماشین زرد رنگ، با قرار دادن مته در نقطه موردنظر ناگهان صخره را می‌شکافند و تخته‌سنگ‌هایی به اندازه یک آدم ایستاده یکی یکی از کوه کنده می‌شود. وقتی فکر می‌کنم که تمام این محله ما روی یک گسل معروف شمیران به نام گسل باغ شاطر واقع شده و با اولین تکان زلزله تمام این ساختمان‌های پنج و هشت‌طبقه روی این شیب تند کوه در خواهند غلتید و بسرعت خانه‌های کوچک ما را نیز خراب خواهند کرد، مو به تنم سیخ می‌شود! ولی چه فایده! آنها که با عشق و پشتکار کوه می‌کنند، بازچه خود را پیدا کرده‌اند و حاضر نیستند آن را رها کنند! فعلاً کندن کوه مد شده است!

«**دکترای معماری از دانشگاه پلی تکنیک تورینو**



هزار گاهی، ناگهان، استفاده از نوعی ماشین در محله ما دربند، واقع در شمالی‌ترین نقطه شهر تهران، مد روز می‌شود. ۱۵ سال پیش ازتهای برقی بزرگ، در گوشه و کنار کوه‌پس کوچک‌ها و کنار رودخانه‌های دربند و گل‌ابره شبانه‌روزی کار می‌کردند و در عرض مدتی کوتاه تعداد زیادی درخت کهنسال را که در معابر یا در داخل حیاط خانه‌ها، مزاحم بود و جلو دست و پا را می‌گرفت از سر راه برداشتنند تا راه برای خیابان و ساختمان باز شود. بعد از چندی، نوبت ماشین‌های بتن رسید که به جای رودخانه‌های شمال تهران منطقه «رَبند و گل‌ابره» جوی‌های عظیم‌الجثه را بر پا کردن بتن در داخل قفس قالب‌های آهنی، یعنی با «تن اَرمه»، کار گذاشتند که البته، بعد از آن آب هرگز دیواره‌های آنها را نیز خیس نکرد حتی در فصل بهار! واقعا چیزهای زشتی شد اما مهندس مسیل‌ساز می‌گفت مجبور شدایم دیواره‌های شامجوی را از ارتفاع طرح رده در نقشه بالاتر بیاوریم، چون دینامیت به ما ندادند تا سنگ یکپارچه کف رودخانه را منفرج کنیم و به عمق لازم برسیم! و حالا بعد از ۱۲–۱۰ سال از ساخت آن جوی‌ها به رودخانه دربند، منته‌های عظیم برقی‌ای آمده‌اند که می‌توانستند در روز ساختن مسیل، آن رودخانه زیبا را در عرض چند روز نابود کنند! اما امروز سازندگان و مردم محلی این ماشین آلات را اجاره می‌کنند و در گوشه و کنار کوه را می‌کنند تا خانه بسازند وقتی می‌گویم کوه را می‌کنند، نه مثل فرهاد کوه‌کن که روی کوه نقش برجسته در می‌آورد، نه ا‌کوه را به حجم ساختمان‌های پنج‌طبقه می‌کنند و جایش ساختمان می‌سازند! مته‌ها دستی نیستند، یعنی مثل مته‌هایی که در پیاده‌روها می‌بینیم در دست کارگران قرار نمی‌گیرند، بلکه، چون بازویی به قد یک آدم به ماشین‌های گریدر مانند وصل‌اند و راننده ماشین زرد رنگ، با قرار دادن مته در نقطه موردنظر ناگهان صخره را می‌شکافند و تخته‌سنگ‌هایی به اندازه یک آدم ایستاده یکی یکی از کوه کنده می‌شود. وقتی فکر می‌کنم که تمام این محله ما روی یک گسل معروف شمیران به نام گسل باغ شاطر واقع شده و با اولین تکان زلزله تمام این ساختمان‌های پنج و هشت‌طبقه روی این شیب تند کوه در خواهند غلتید و بسرعت خانه‌های کوچک ما را نیز خراب خواهند کرد، مو به تنم سیخ می‌شود! ولی چه فایده! آنها که با عشق و پشتکار کوه می‌کنند، بازچه خود را پیدا کرده‌اند و حاضر نیستند آن را رها کنند! فعلاً کندن کوه مد شده است!

## دله قهوه، اشیای هویتی مردم عرب ایران

#### قاسم‌منصور آل‌کنیر

شبیه استفاده از آن در مراسم‌ها، به یکی از بازارهای اهواز رفت‌ایم تا گزارشی در این باب تهیه کنیم. گفت‌وگویی با یکی از فروشندگان این وسیله فرهنگی.
حکایت بازار قدیمی عبدالحمید شیندنی است. بازاری که همه اهل ادب را به یاد احمد محمود می‌اندازد. محل بساط این فروشنده در سوق عبدالحمید یا بازار عبدالحمید یکی از بازارهای قدیمی در اهواز است. در کنار این بازار خانه دادرس را می‌بینید، بنایی بازمانده از دوره قاجاری است که در سال ۱۳۸۲ به شماره ۹۷۶۴ در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسید.

برخی مراجعان از سر کنجکوی و بنا به تعریف و تمجید آشنایان به این مکان مراجعه می‌کنند. بازار چس‌ای با ده‌ها دستفروش که به قول خودشان، در بساطشان همه چیز پیدا می‌شود. از بخور و عودهای عربی گرفته تا جفیه، دله قهوه عربی و ...
در این بازار خانواده‌هایی را می‌بینید که برای خرید آمده‌اند؛ پدرهایی که دست دختر و پسر خود را گرفته‌اند و به بازار آورده‌اند تا در شلوغی همدیگر را گم نکنند؛ مادرهایی که خریدهای خانه را انجام می‌دهند.

کمی آن طرف‌تر در بساط زوج جوانی، انواع ظروف قدیمی که اکثراً شکسته و لب پر هستند، یک خاشک کر دل‌اند. آن سوی بازارچه، کمی آن طرف‌تر نوای یک ترانه قدیمی عربی که از ضبط صوت کهنه ولی زیادی دست فروش به گوش می‌رسد، در این بین در اواسط بازار دست فروش میان سالی را می‌بینی

#### آموزش

#### نوروز صیاد و گاهشماری صیادی در جزیره قشم علی‌خوش‌تراش

■ اسطوره‌شناسان و محققانی که در حوزه‌های فرهنگ مردم پژوهش و مطالعه می‌کنند متشنا تمامی فرهنگ‌ها را برآمده از اصول فرهنگی کشاورزی و چوپانی و در نهایت مدنی یا یکجانشینی که به شهرنشینی ختم می‌شود می‌دانند. البته این باور کاملاً قابل قبول است زیرا انسان برای تهیه غذا نیازمند کشاورزی و دامداری بوده و هست و در طول تاریخ تمام رفتارهای بشری پیرامون همین قضایا شکل گرفته است. اما از آنجایی که باورها و اندیشه‌های انسانی هیچ‌گاه مطلق نبوده است نمی‌توان تنها به دو اصل کشاورزی و دامداری در زیرساخت‌های زندگی انسان بسنده کرد. به‌عنوان مثال می‌توان به جشن یا آیین «نوروز صیاد» اشاره کرد؛ جشنی که توانسته خود را از سالیانی بس دور به دروازه‌های هزاره سوم از تاریخ بشر برساند. بی‌شک هر کسی که برای یک بار در این آیین شگفت شرکت کند به این نتیجه می‌رسد که «نوروز صیاد» هیچ تأثیری از باورهای چوپانی و کشاورزی نگرفته است. پیش از ورود به مبحث جشن «نوروز صیاد» باید به این‌ موضوع توجه داشت که هر جشن و آیینی مبانی تقویمی و گاهشماری دارد و تمامی کشورزنان و دامداران بر مبنای آن گاهشماری جشن‌ها و مراسم خود را برگزار می‌کنند. صیادان منطقه جنوب کشور نیز مانند سایر اقوام ایرانی دارای تقویم و گاهشماری مخصوص به خود هستند؛ تقویمی که آغاز سال صیادی در آخرین روز ماه تیر اتفاق می‌افتد. سال صیادان هم مانند سال دامداران و کشاورزان چهار فصل دارد و این جشن هم همه ساله در آخرین روز تیرماه یعنی شروع فصل جدید صید توسط روستاییان جزیره قشم برگزار می‌شود. صیادان جزیره قشم آخرین روز تیرماه هر سال را نوروز یا نوروز صیاد می‌نامند که اولین روز از فصل گرمای واقعی است. سال پس از یک گردش کامل به جای اولش شروع می‌کنند. حاصل کار هم این شده که دره خوش و آب و هوای در که که روزی خاخش پسر از دار و درخت و باغ بود و اطرافش تپه‌های ساکت و زیبا، حالا شده است بی‌شمار آپارتمان در بلندی‌های دو سوسی دره و همان تعداد هم در میان باغ‌ها، درخت‌ها قطع شده و جای آن میلگرد و تیرآهن و سیمان و آجر کاشته شد تا بلوک‌های آپارتمانی ساخته شود، بالاتر هم که بروی آن‌چه مکعب مستطیل‌های مسکونی کمتر می‌شود، اما چیزی بلایی که سر باغ‌ها و درخت‌ها آمده همان است. فقط اینجا به جای آپارتمان رستوران است که سبز شده، رستوران‌هایی که منلمعه است از بوی قلیان و کباب. گفته‌اند، استخراج سنگ سبز از معدن در که، آسباب‌داری، گوسفندداری، سنگ چینی سنتی، مرغاری و باغداری، عمده‌ترین مشاغل در که دهه ۱۳۵۰ بوده‌اند. به یقین ولی حالا ولی هیچ‌یک از این شغل‌ها باقی‌نمانده، همه با رستوران دارند یا به کار دیگری مشغول، چون نه معنی مانده نه باغی و نه آسیابی، به مدد همین هم رودخانه پرآب و پرخروش در که هم در میان تخته‌ها و لایچهی رستوران‌ها و سیم برق و صدای بلند بلندگوهایی که با سازآواز مشت‌ری را می‌خوانند گمشده، کمتر کسی است که گزارش به در که می‌افتد و این شانس را می‌یابد که چشمش به صفای رودخانه روشن شود. از در که قدیم، در که حجاج محمدها و باغ‌ها و درخت‌ها حالا فقط هوای خوش و چندتایی درخت مانده و رودخانه‌ای که زیر بار زباله‌ها، پساب رستوران‌ها و گردشگران و کوئوردرها دارد، آشفال بالا می‌آورد. در که حالا فقط هوای خوشی دارد که آن هم به بوی دود قلیان و کباب آغشته شده است.

و کباب آغشته شده است.